

باسمه تعالی

۱..... اوامر**۱..... تعبدی و توصلی**

۱..... مقدمه سوم: تمسک به اطلاقات اوامر برای اثبات توصلیت

۲..... تبیین مبنای ملکه و عدم ملکه در تقیید و اطلاق

۳..... عدم تنافی استحاله تقیید با وجود اطلاق در مقام لحاظ

۳..... دفاع از مرحوم نائینی در مقابل اشکال مرحوم اصفهانی

۴..... تبیین مبنای ضدان در بحث اطلاق و تقیید

۴..... خلاف ارتکاز بودن ادعای مرحوم خویی

موضوع: تمسک به اطلاقات اوامر برای اثبات توصلیت / تعبدی و توصلی / اوامر**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در مورد مقدمه سوم مرحوم آخوند بود. مرحوم آخوند فرمود نمی‌توان برای اثبات توصلیت به اطلاقات اوامر تمسک شود. زیرا وقتی قید استحاله داشت، دیگر به اطلاق اوامر صحیح نیست تمسک شود. بعد بحث در این نقطه متمرکز شد که آیا می‌توان بحث عدم صحت تمسک به اطلاقات اوامر را مبتنی بر مبنای ملکه و عدم ملکه در بحث اطلاق و تقیید، کرد یا نه؟

اوامر**تعبدی و توصلی****مقدمه سوم: تمسک به اطلاقات اوامر برای اثبات توصلیت**

بحث در تمسک به اطلاق برای اثبات توصلیت بود. مرحوم آخوند^۱ فرمود چون تقیید به قصد امر امکان ندارد تمسک به اطلاق هم مجال ندارد. البته این مطلب بر مبنای عدم امکان اخذ قصد امر در تعلق امر به امر اول است. اما طبق اخذ قصد امر در متعلق امر به امر ثانی و اخذ امر در متعلق امر توسط جامع، در آینده بحث می‌شود.

^۱ کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج ۱، ص ۷۵.

مرحوم نائینی فرموده است^۱ در محل کلام اطلاق محال است. چون تقابل بین اطلاق و تقييد، تقابل عدم و ملکه است. اطلاق در جایی است که امکان تقييد باشد. چون در مقام، امکان تقييد نیست، پس اطلاق محال است. لذا جعل اول مهمل است یعنی نه مطلق است و نه مقید است. مثل این که گفته شود دیوار نه کور است و نه بینا است. گفته شد که بر فرض که قبول شود که تقابل بین اطلاق و تقييد از نوع تقابل عدم و ملکه است. اما در محل کلام منطبق نیست. ادعایی که مرحوم روحانی مطرح کرد و شهید صدر نیز تعقیب کرده بود.

نوبت به بررسی اشکال مبنایی رسید. به چه دلیل تقابل بین اطلاق و تقييد، عدم و ملکه است؟ مرحوم خویی فرموده است^۲ رابطه آنها ضدان لا ثالث لهما است. لذا وقتی تقييد محال شد، اطلاق ضروری می شود. البته با این ضمیمه که اهمال در جعل اول معقول نیست. مرحوم نائینی به مرحوم شیخ نسبت داده است که ایشان می گوید^۳ تقابل سلب و ایجاب است. لذا وقتی تقييد محال شد اطلاق ضروری است.

تبیین مبنای ملکه و عدم ملکه در تقييد و اطلاق

مرحوم نائینی فرموده است^۴ انقسامات دو قسم هستند: انقسامات اولیه و انقسامات ثانویه. انقسامات اولیه انقساماتی هستند که با قطع نظر از تعلق حکم، آن انقسامات وجود دارند. مثل انقسام نماز به مع الطهارة و عدم الطهارة. انقسامات ثانویه انقساماتی هستند که متفرع بر وجود حکم است. مثل تقسیم حکم، به معلوم بودن و مجهول بودن. این تقسیم (مقسم) بعد از آمدن حکم محقق می شود.

اطلاق به معنای این است که شیء مقسم است. جعل حکم بر مقسم را اطلاق می گویند. وقتی حکم بر مقسم مترتب شود گفته می شود که آن مقسم اطلاق دارد. پس نسبت به انقسامات ثانویه، اطلاق معقول نیست. چون نسبت به انقسامات ثانویه تا زمانی که حکم نباشد مقسم وجود ندارد. پس معنای این جمله که وقتی تقييد محال شد اطلاق نیز محال است این است که وقتی تقسیم محال شد، پس اطلاق نیز محال است. اگر تقييد امکان پذیر نیست، پس تقسیم امکان پذیر نیست، وقتی تقسیم امکان

۱ اجود التقريرات، نائینی، ج ۱، ص ۱۱۲.

۲ منتقى الاصول، سید محمد حسینی روحانی، ج ۱، ص ۴۵۵.

۳ بحوث فی علم الأصول، السید محمد باقر الصدر، ج ۲، ص ۹۸.

۴ محاضرات فی الاصول، الخوئی، السید ابولقاسم، ج ۵، ص ۳۶۵.

۵ اجود التقريرات، نائینی، ج ۱، ص ۱۱۲.

۶ اجود التقريرات، نائینی، ج ۱، ص ۱۱۳.

پذیر نشد، پس اطلاق امکان ندارد. وقتی چیزی صلاحیت تقسیم را ندارد، اطلاق معنا ندارد. در محل کلام گفته می‌شود، مثلاً نماز تا وقتی حکم نباشد مقسمیت برای قصد امر و عدم قصد امر ندارد. چون قصد امر و عدم قصد امر از انقسامات ثانویه است. وقتی مقسمیت نداشت، اطلاق معنا ندارد. زیرا اطلاق یعنی مقسم اقسام. این ادعا (وقتی تقسیم محال شد مقسم محال است) همان ملکه و عدم ملکه است. پس جعل اول مهمل است.

ما مطلب مرحوم نائینی (مهمل بودن جعل اولی) را به مرحوم آخوند نسبت ندادیم. بلکه ایشان (در اطلاق و تقیید) قائل ملکه و عدم ملکه در مقام اثبات است. (زیرا ایشان می‌گویند صحیح نیست به اطلاقات تمسک کرد. نه این که اطلاق ثبوت ندارد) ولی مرحوم نائینی ملکه و عدم ملکه را در مقام ثبوت می‌گوید.

عدم تنافی استحاله تقیید با وجود اطلاق در مقام لحاظ

همان طوری که مرحوم شهید صدر اشکال کرده است، این مقدار از ادعای مرحوم نائینی اثبات نمی‌کند که تقابل اطلاق و تقیید تقابل عدم و ملکه است. زیرا هر چند که شیء مقسم انقسامات ثانویه نیست مگر این که حکم تعلق بگیرد، ولی خارجاً این ادعا درست است. نماز در خارج (لحاظی نباشد) بخواهد مقسم قصد امر و عدم قصد امر واقع بشود، درست نیست. اما ممکن است مخالفین ادعا کنند که برای تحقق اطلاق، مقام لحاظ کفایت می‌کند و به خارج نیازی نداریم. ما می‌توانیم شیء را در مقام لحاظ، مقسم برای انقسامات ثانویه قرار بدهیم. (همان طوری که شیء، مقسم برای انقسامات اولیه قرار می‌گیرد). در مقام لحاظ می‌توانیم نماز را به قصد امر و عدم قصد امر تقسیم کنیم. اطلاق و تقیید نسبت به مقام لحاظ است. پس می‌توان نماز مطلق و جامع را لحاظ کرد، هر چند که تقیید آن استحاله داشته باشد.

نتیجه: محذوری که در تقسیم انقسامات ثانویه وجود دارد در مرحله لحاظ مرتفع می‌شود.

دفاع از مرحوم نائینی در مقابل اشکال مرحوم اصفهانی

مرحوم اصفهانی^۱ اخذ به عنوان مقسم کرده است و فکر کرده است که مقسم اصطلاحی فلسفی را می‌گوید. بعد به ایشان اشکال وارد کرده است. در حالی که اطلاق، مقسم اصطلاحی نیست تا گفته شود مقسم انقسامات ثانویه نیست. زیرا مراد از آن اطلاق،

^۱ بحوث فی علم الأصول، السید محمد باقر الصدر، ج ۲، ص ۹۹.

^۲ نهایة الدرایه فی شرح الکفایه، محمد حسین اصفهانی، ج ۱، ص ۳۳۹.

^۳ لا بشرط مقسمی چیزی است که حتی قید لا بشرط نیز در آن اخذ نشده است. اما لا بشرط قسمی چیزی است که قید لا بشرط در آن اخذ شده است. استاد می‌فرماید منظور مرحوم نائینی لا بشرط قسمی است و اشکالی نیز وارد نمی‌شود همین که تقسیم آن به وجود شرطی یا عدم شرطی کفایت می‌کند.

همان لا بشرط قسمی است که با لا بشرط مقسمی متفاوت است. مراد مرحوم نائینی از مقسم، لا بشرط قسمی است. منظور ایشان از مقسم جامعی است که دو قسم دارد و این دو قسم بعد از جعل حکم به وجود می‌آید.

تبیین مبنای ضدان در بحث اطلاق و تقیید

مرحوم خویی فرموده است که اطلاق امر وجودی است و تقابل بین اطلاق و تقیید تضاد است. ایشان فرموده است: همان طوری که تقیید یک امر وجودی است، اطلاق نیز امر وجودی است. ولی نه به معنای جمع قیود باشد. این طور نیست که اگر گفته شود اعتق رقبة به این معنا باشد سواء کانت مومنة او کافرة. زیرا اطلاق به معنای جمع قیود، خلاف ارتکاز است. بلکه اطلاق رفض القیود است، اما نه به معنای عدم تقیید باشد. بلکه اطلاق لحاظ کردن جامع است. در مقابل تقیید که لحاظ جامع مع الخصوصية است. همان گونه که در تقیید، جامع لحاظ می‌شود ولی خصوصیت را لحاظ کرده است، در اطلاق نیز جامع لحاظ می‌شود ولی قیود رفض می‌شود. اصولیون قدیم هم اطلاق را سریان معنا کردند نه این که به معنای مجرد عدم تقیید باشد. یعنی جهت سریان در اطلاق لحاظ شده است ولی در تقیید سریان لحاظ نشده است و ضیق شده است. لذا در جعل حکم، اهمال معقول نیست. در مقام لحاظ، یا تقیید لحاظ شده است و یا مطلق لحاظ شده است. در حالی که معنای اهمال این است که نمی‌دانم حکم مطلق است یا مقید است. از حاکم ملتفت (ثبوتا) این مطلب معقول نیست. در محل کلام گفته می‌شود که اگر تقیید محال شد، پس اطلاق ضروری است.

خلاف ارتکاز بودن ادعای مرحوم خویی

در میان عرف، اطلاق و تقیید وجود دارد. ما می‌خواهیم آن را تحلیل کنیم. ارتکاز ما بر این مطلب است که ادعای مرحوم نائینی (اطلاق، عدم تقیید است) مناسب است. اطلاق یک امر عدمی است. یعنی خصوصیات را لحاظ کرده است ولی آن را تقیید نمی‌زند. این تقیید نزدن همان اطلاق است نه این که جامع را لحاظ کردن، اطلاق باشد. وقتی گفته می‌شود نان بخر و قیدی آورده نمی‌شود همین عدم تقیید به ذهن می‌آید. نه این که جامع بین انواع نان به ذهن بیاید. سریان به ذهن نمی‌آید بلکه یک معنای مبهمی به نام عدم تقیید به ذهن می‌آید. لذا بین عام و مطلق فرق وجود دارد. اگر گفت اکرم ای عالم جامع لحاظ شده است اما اگر گفته شود اکرم العالم جامع لحاظ نشده است.

۱ محاضرات فی الاصول، الخوئی، السید ابولقاسم، ج ۲، ص ۱۸۸.